



روایت‌های یک مادر کتاب‌باز

شب کتاب



سمیه سادات
حسینی
نویسنده

صداهایی نزدیک سرم می‌شنیدم. واضح نبود. فقط بود. بخشی از مغزم اصرار داشت بیدار شوم. اما بخش بزرگ‌تری، هنوز مقاومت می‌کرد. تقریباً چیزی از وضعیتی که در آن بودم، نمی‌دانستم. فقط صداها. بی‌وضوح. و البته

از اصرار بخش کم‌زور مغزم به بیدار شدن، این را می‌دانستم که خوابم!

این اصرار بی‌وقفه ادامه داشت و تلاش می‌کرد سطح هوشیاری‌ام را افزایش دهد.

اصراری‌وقفه‌اش باعث شد متوجه شوم صدای جدیدی به محیط پیرامونم اضافه شده. صدایی که از فاصله دورتری می‌آمد. بعد، لمس اتفاق افتاد. اول دست، بعد بازو و بعد ناگهان گردن و صورت. جسم کوچکی روی گردن و صورت و راه نفسم افتاده بود. با تکانی ناگهانی بیدار شدم و متوجه شدم بچه دارد چهار دست و پا از روی سر و سینه‌ام عبور می‌کند تا از تخت برود پایین و خواهرش، آن‌سوتر دم در اتاق ایستاده و خندان و در حال ذوق، با برادر کوچکش حرف می‌زند.

سرم منگ و سنگ بود. دقیقاً انگار سنگ بزرگ بی‌خاصیتی روی گردنم سوار باشد. با صدایی که خودم از شنیدنش جا خوردم، پرسیدم: «ساعت چنده؟»

دخترک گفت: «نه و نیمه.»

چند ثانیه‌ای طول کشید تا این خبر را پردازش کنم. اما وقت بیدار شدن پسرک بود. با این حساب معلوم بود خیلی وقت نیست بیدار شده و صداهایی را که می‌شنیدم، ایجاد کرده.

تلاش کردم سرم را بلند کنم و بچه را در آغوش خواهرش ببینم. نشد. پرسیدم: «توالان کلاس داری؟» دخترک گفت: «مامان! حواست کجاست! امتحانام دیروز تموم شد. مدرسه‌م کلا تموم شده!» راست می‌گفت. این هم جزو اطلاعاتی بود که مغز سنگینم، دیر به‌یادم آورده بود.

گفتم: «می‌شه لطفاً نیم‌ساعت بچه رو نگه داری؟ من واقعا باید نیم‌ساعت دیگه بخوابم.»

دخترک با لحنی مشکوک و در عین حال نگران پرسید: «مامان خوبی؟! مریض شدی؟»

گفتم: «خوبم. نگران نباش. فقط هنوز خیلی خوابم میاد.»

به خلاف جهت غلتیدم و در آخرین ثانیه‌ها پیش از دوباره از هوش رفتن، جویده‌جویده تأکید کردم: «خیلی مواظبتش باش‌ها! چشم ازش برندار.»

و دوباره از عالم واقع به‌در شدم.

آن لحظه که دوباره صدای دخترک به گوشم رسید، طوری بود که حس کردم دقیقاً یک ثانیه بعد از آخرین

گفت‌وگوی من و اوست. وقتی دخترک صدا زد: «مامان! ان!» و با لحنی ناراضی این کلمه را کش آورد، چشم‌هایم را که سبک‌تر شده بودند، باز کردم و گفتم: «چی باز؟! یه نیم‌ساعت قرار بود نگهش داری‌ها!» دخترک اعتراض کرد: «مامان خانوما! الان یک ساعته خوابیدی‌ها! تازه داداشی‌ام اومد کمکم. یه‌کم بهش شیر و بیسکویت دادیم. ولی دیگه پوشکشو کثیف کرده. بو می‌ده. بلند شو دیگه.»

وضعیت بسیار کم‌سابقه‌ای بود. این‌که دخترک بایستد و با من دعا کند که بیدار شوم. این‌که من برای خوابیدن بیشتر، بچه را به دخترک بپردازم. این‌که برخلاف معمول که عاشق پیش از همه بیدار شدن هستم، آخرین نفری باشم که از جا بلند می‌شوم.

بدنم کمی همراه‌تر بود و سرم کمی سبک‌تر. از جا بلند شدم و با کمی کش و قوس، بدنم را آماده بلند شدن کردم. حوله کوچک بچه را انداختم روی دوشم و پسرک را به مقصد حمام برای تعویض پوشک، از خواهرش تحویل گرفتم.

بعد از عملیات شست‌وشوی نی‌نی، برنامه صبحگاهی را با تاخیر شروع کردم. آماده‌کردن صبحانه پسرک که به‌علت ته‌بندی با شیرو بیسکویت چندان به‌آن‌اشتها نداشت و انواع ترفندها و بازی و در نهایت کارتون دیدن هم ترغیبش نکرد که بیش از چند قاشق بخورد. بعد هم رها کردن پسرک برای بازی با اسباب‌بازی‌هایش و عازم آشپزخانه شدن برای صبحانه مختصر معمول خودم که به‌علت تاخیر و بیش از حد گرسنه شدن، جوابگو نبود. بعد از تمام این کارها، نزدیک پسرک، نشستم پای لپ‌تاپ تا به کارهایم برسم. اما حال صبح و دیر بیدار شدنم، کار خود را کرده بود و «من» مرا در گذراندن روزی با سطح انرژی عادی، یاری نمی‌کرد.

فایده نداشت. لپ‌تاپ را بستم و اشتیاق بچه برای هم‌بازی شدن را نادیده‌گرفتم و روی میل دراز کشیدم و ساعدم را روی پیشانی و چشم‌ها گذاشتم. طوری که از گوشه چشم، بچه را ببینم و مراقبتش باشم.

پسر بزرگ از اتاقش در آمد و وقتی مرا در حال دید، گفت: «مامان حالت خوب نیست! مثل معتاداشدی!» و

خندید. دخترک هم به مالملق شد و گفت: «نکنه کرونا گرفتی؟! ضعف داری؟»

گفتم: «نه بابا جان! همین طوری برای خودتون معما طرح نکنین، جوابشم خودتون بدین! من فقط کم‌خوابی دارم. صبح ساعت نزدیک ۸ صبح تازه خوابیدم. ساعت ۹:۳۰ ام که بیدار شدم. خیلی خسته‌ام.»

پسرک پرسید: «این همه به‌من می‌گی شب بیدار نمون، خودت چرا تا صبح نخوابیدی؟!»

لبخند زدم. شب زیبایی بود. به یاد خاطرات نوجوانی و جوانی و ایام کم‌مسئولیت پیش از مادری. دخترک پرسید: «به چی می‌خندی؟»

گفتم: «آخه دیشب خیلی خوش گذشت. شاید پونزده سال بود همچین کاری نکرده بودم.»

پسرک با چشم‌های تنگ‌کرده پرسید: «کدوم کار؟» گفتم: «این‌که یک رمان خیلی طولانی و خیلی جذاب و جدید پیدا کنم، یه نفس شب تا صبح بخونم و تا تمومش نکنم، نخوابم! دیشب یه رمان چهارجلدی روی فیدیبو خریدم. بعد که بچه رو خوابوندم، گفتم بذار چند صفحه بخونم بعد بخوابم. چند صفحه خوندن همان و خوندن هر چهارجلدش تا صبح همان! حدود ۷۰۰ صفحه جذابیت و هیجان باکیفیت! خلاصه، شب خیلی خوبی بود!»

پسرک گفت: «یعنی اون قدر کتابش خوب بود که می‌ارزید الان مثل معتادا باشی؟»

گفتم: «بله! پس چی! تازه شاعر هم می‌گی: شب کتاب، کم از صبح پادشاهی نیست!»



آگهی مزایده عمومی



فرماندهی مرکز آموزش تفنگداران و تکاوران دریایی قمر بنی هاشم (ع)

به نام و جود متخمس دارایی مرکز آنکداد قمر بنی هاشم (ع) منجیل نزد بانک سپه واریز و اصل فیش و یا ضمانت‌نامه بانکی ارائه گردد، ضمناً مبلغ سپرده ۱۰٪ قیمت پیشنهادی خرید اقلام اسقاط و خارج از رده مرکز آمادگاه نالوگان شمال می بایست به حساب شماره ۹۱۷۲۲۰۳-۰۱۰۲۹۳۹۷۱-۱۴۰۸۱۰ نزد بانک سپه، معلوم فروشگاه راد، ناخدا، بکری و سادات پور واریز و اصل فیش و یا ضمانت‌نامه بانکی ارائه گردد. شرکت در مزایده و ارائه پیشنهاد به منزله قبول شروط و تکالیف تعیین شده از سوی نادجا می باشد. تمامی اوراق و اسناد شرکت در مزایده باید از سوی متقاضیان با قید جمله «(افراقت شد و شرایط مورد قبول است)» امضاء گردد. نادجا در راستای صرفه و صلاح خود در رد یا قبول هر یک از پیشنهادها به هر عنوان که صلاح بداند، مختار است. به پیشنهادات بعدی بعد از تاریخ ۱۴۰۰/۰۲/۲۴ به هیچ عنوان ترتیب اثر داده نخواهد شد. نادجا مختار است در راستای صرفه و صلاح خود نسبت به فروش و واگذاری اقلام به صورت یکجا به یک نفر و به بصورت تفکیکی به چند نفر که بالاترین قیمت پیشنهادی را ارائه کنند، اقدام نماید. هزینه مالیات بر ارزش افزوده به عهده برنده مزایده می باشد. واریز مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال توسط متقاضیان شرکت در مزایده جهت خرید مدارک و اوراق مزایده (هزینه‌های اداری و نشریه‌ای و ...) به حساب شماره ۹۱۵۸۸۰۰۱۷۲۲۰۳-۰۱۰۲۹۳۹۷۱-۱۴۰۸۱۰ عواید غیر قابل برداشت مرکز آنکداد قمر بنی هاشم (ع) منجیل - نادجا (بانک سپه) و حساب (۹۱۷۲۲۰۳-۰۱۰۲۹۳۹۷۱-۱۴۰۸۱۰ عواید غیر قابل برداشت آمادگاه نالوگان شمال - نادجا (بانک سپه) ارائه اصل فیش واریزی جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص اقلام اسقاط و خارج از رده فرماندهی مرکز آموزش تفنگداران و تکاوران دریایی قمر بنی هاشم (ع) منجیل یا تلفن ۲۳۶۴۴۶۲۸-۰۱۲- و یا شماره همراه ۰۹۱۷۱۶۹۰۲۲۵ (نادجا سیاه‌پوش) و همچنین در خصوص اقلام اسقاط و خارج از رده فرماندهی مرکز آمادگاه نالوگان شمال یا شماره همراه ۰۹۱۹۱۲۷۱۰۷۸ (نادجا عزیز سلیمی) تماس حاصل گردد.

فرماندهی مرکز آموزش تفنگداران و تکاوران دریایی قمر بنی هاشم (ع) منجیل / پشتیبانی